

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَاللَّأْنَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
(۹۰) إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (۹۱) وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
(۹۲) لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا
ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ
وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۴)

عرض شد که در بحث خمر آن بحث تدریجی که مطرح می‌کنند، تدریج درستی نیست. تدریج این نیست که
اولا شما دروغ بگویید و بعد خرد خرد راستش را بگویید، مگر این که برای تقیه باشد که اگر کسی برای تقیه دروغ
بگوید اشکالی ندارد؛ چون جاننش در خطر است، ولی قرآن در مقام تقیه نبوده است.

متأسفانه این تدریج راجع به خمر در آیه ۲۱۹ بقره رفته رفته در فضای دینی ما جا افتاده! در آیه «وَإِثْمُهُمَا
أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا» از اثم تعبیر به ضرر شده و این جور طراحی شده که خمر ضرر دارد، ولی خوب هم هست، بعد
خرده خرده درستش کرده‌اند! و گفته‌اند «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ» (نساء: ۴۳)؛ موقع مستی نزدیک نماز
نشوید و بعد هم نهایتا در سوره مائده گفته‌اند «فَإِنَّهُ رِجْسٌ» (۱۴۵)؛ همه‌اش رجس است.

این دیگر یک چیزی شبیه دروغ می‌شود؛ یعنی اول در سوره مائده می‌گویند: خمر فقط رجس است، فقط
پلیدی است و چنین چیزی نفع ندارد. اگر هم دارد «وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا»، «افعل» در این گونه آیات «افعل
تفضیلی» نیست، «افعل تعیینی» است.^۱

اثم کبیر در حد شرک است

به هر جهت اجتهاد در قرآن را به نمایش می‌گذارد که این جا هیچ نفعی در مسئله خمر وجود ندارد. البته یک
نفع پنداری وجود دارد. این نفع از نظر خود آن کسی است که دارد خمر می‌خورد، نه این که واقعا نفعی وجود

دارد که آن را خدا امضا کرده! خدا این نفع را امضا نکرده و تدریج هم اصلا معنایش این نیست که اول دروغ می گویند و بعد خرده خرده راست می گویند، بلکه تدریج در قرآن معنایش این است که اول کلیت را می گویند: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْأِثْمَ» (اعراف: ۳۳). در این جا اول هر چه را که تلقی اثم بشود، خدا تحریم کرده. بعدا می آید در سوره های مدنی، تبدیل می شود به این که «قل فیهما اثم کبیر»؛ خمر اثم کبیری است که خدا به همین راحتی اسم هر چیزی را «اثم» نمی گوید، آن هم اثم کبیر. عرض کردیم اثم کبیر در حد شرک است. البته ممکن است در ذهن و فاهمه ی ما، مسئله خمر خیلی جدی مطرح نشود و این هم خیلی وقتها تحت تأثیر ماهواره ها و رسانه هاست، و الا ما هم در روایات و هم در احکام داریم که اگر کسی که دارد از تشنگی می میرد، مخیر بشود بول دیگری را بخورد یا خمر را، بول را بخورد ولی خمر نخورد!

حساسیت دین در مسئله خمر

بالاخره ما حساسیت هایمان را از کجا داریم می گیریم. مسئله خمر مسئله خیلی خیلی جدی ای در دین است که شخص بول دیگری را بخورد ولی خمر نخورد! ولی اگر کار بیخ پیدا کرد که دیگر هیچ چاره ای نبود، آن موقع می تواند خمر بخورد. و بعد هم «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى» (نساء: ۴۳)؛ معنی دیگری می دهد.

می دانید که وقتی گناهی خیلی شدید باشد خدا می گوید: «لا تقربوا»! وقتی می گوید: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ» (انعام: ۱۵۲)، یا وقتی می گوید: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا» (اسراء: ۳۲)؛ یعنی دیگر نزدیک این هم نیا! پس وقتی می گوید: «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى»؛ یعنی با مستی اصلا طرف نماز نیا! یعنی اینقدر این خمر خباثت است. اما حالا دارند می گویند زیر چند درصد می شود خمر خورد! انگار درصدی است! در حالی که اگر هر چیزی که بر آن اطلاق خمر بشود و مستی آور باشد، خوردنش حرام است.

این حساسیت قرآنی باید در ما ورود پیدا کند. روایات متعددی ما داریم که این معنا را مطرح می کند که اصلا خدا در حرام و در خمر و مشروبات الکلی شفا نگذاشته است. حالا پزشک ها هر چه می خواهند بگویند، بگویند! ممکن است بزند ده جای دیگر را خراب بکند! در روایات داریم طرف می آید می گوید: پزشک من چنین

نسخه‌ای نوشته، امام می‌گویند: حتی یک قطره هم نه! یعنی در روایات خیلی سفت با این قضیه برخورد کرده‌اند ولی حالا دارد قبح آن شکسته می‌شود!

در بحث خمر یک نکته دیگری که وجود دارد، این است که در روایات داریم خدا خمر را تحریم کرده، نه به خاطر اسمش، بلکه تصریح شده «لِعاقِبَتِهَا»؛ به خاطر نتیجه‌ای که می‌گذارد. این که خدا خمر را به این دلیل تحریم کرده قابل تسری به بقیه موارد هم هست؛ یعنی فحّاق و نبیذ و هرچه از این خمر است، وارد این تحریم می‌شود. هرچیزی که این‌گونه از الهی عقل می‌کند، اگر از همین مسکرات باشد، تحریم شده.

حالا نه به جهت بحث فقهی بلکه به جهت دیگری شاید قابل تسری به مواردی هم باشد که واقعا طرف را از حال عقل خارج می‌کند، این‌ها حکماً خمر هستند، البته نه با حکم فقهی و شاید مجالس خاص لهو و لعب و طرب که با ضرب‌آهنگ تند، طرف را از حالت عادی فکر کردن، منطقی بودن خارج می‌کند. شنیده شده که در این مجالس یک نفر با تحریک‌هایی که می‌شود دست به کارهایی می‌زند که در حالت عاقلانه انجام نمی‌دهد و می‌بینید بعداً هم مثلاً یک بچه مذهبی پشیمان است که در این مجلس رقصیده! خوب این چیزها حکماً مقداری عقل را زایل می‌کند. برای همین فقهای ما چنین فتوایی دارند که اگر پدری مست بود، دختر حق ندارد وارد اتاق او شود! چون ممکن است در آن لحظه هر غلطی بکند.

ازلام – استخاره و تفأل

در مورد ازلام نکته‌ای عرض کردم که مورد سؤال شد. ازلام به معنی تیرهایی بوده که با آن گوشت تقسیم می‌کردند. یک جور تیرهای دیگری هم بوده که روی آن می‌نوشتند «أمرنی ربی – نهانی ربی» و چند تایی آن را هم خالی می‌گذاشتند و یک جوری با این‌ها استخاره می‌کردند. در این معنای از استخاره مقدس اردبیلی در زبده‌اللبیان یک پیاده‌روی می‌کنند. می‌گویند: اگر متفاهم از بحث استخاره این باشد که خیلی وقت‌ها در ذهن متشرعین هم همین است که مثلاً در دم (همین حالا) چه بکنیم؟ مقدس اردبیلی تصریح می‌کند که این نوع استخاره شبیه همان ازلام است.

برای این که سر و ته بحث مشخص بشود و البته بحث خیلی پیچیده‌ای است و در این وسط سیره علما و متشرعین بیشتر آدم را آزار می‌دهد تا متن و ادله!

یک چیزی داریم به نام «تفأل» و می‌گویند با قرآن تفأل نزنید؛ یعنی شما با قرآن مثل فال برخورد کرده‌اید؛ مثلاً شما می‌خواهید یک کاری بکنید، یک سفری بروید، می‌خواهید بدانید این سفر تجاری آیا سود دارد یا نه؟! و به قرآن مراجعه می‌کنید و این تفأل است. یا این که شما با قرآن نمی‌خواهید استخاره کنید، در حقیقت می‌خواهید یک نفع مادی برای خودتان تدارک کنید؛ یعنی می‌خواهید ببینید که اگر من این سفر را بروم از آن پول در می‌آید یا نه؟! این همان کاری است که گفته‌اند با قرآن نکنید. نهایتش این است که شما می‌توانید با قرآن استخاره بکنید؛ یعنی طلب خیر بکنید و ممکن است واقعاً نفع شما و خیر شما در ضرر کردن باشد! «عسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم و عسی ان تکرهوا شیئا». خیلی از کارهایی که عزیزان می‌کنند استخاره به قرآن نیست. این رسماً تفأل به قرآن است که گفته‌اند این کار را نکنید! اگر هم بحث استخاره باشد، این باید باشد که ببینم آیا این سفر خیر من هست یا نیست؟ حالا ممکن است در این سفر شما ضرر کنید، ولی خیر شما در همین باشد! این استخاره است، ولی بسیاری از کارهای ما تفأل به قرآن است.

در زمینه‌ی پروسه تصمیم‌گیری هم می‌دانید که همه روایات درباب استخاره ضعیف است. حالا عرض خواهم کرد که چه نوع برخوردی باید داشت. در درجه اول راجع به هر چیز تفکر می‌فرمایید، هم از فکر بقیه، هم از فکر خودتان استفاده می‌فرمایید، اگر اهل نظر هستید. یک چیزی که در پروسه تصمیم‌گیری بسیار مهم است و مورد غفلت واقع می‌شود، رجوع به دل و قلب است، منتها اگر قلبتان پاک است به قلب خودتان رجوع کنید و اگر فکر می‌کنید قلبتان چندان پاک نیست به قلب کس دیگری رجوع کنید و این مورد غفلت است.

این آیات را اگر باور بفرمایید که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال: ۲۹)؛ اگر شما تقوا به خرج دهید، خدا شما را از بن‌بست در می‌آورد و برای شما وسیله‌ای درست می‌کند؛ برای شما فرقان قرار می‌دهد، الهامات قرار می‌دهد. این دل یک عنصر رها در عالم نیست. ما رسماً در قرآن داریم که ملائکه برای مؤمن استغفار می‌کنند. شما فکر می‌کنید کسی که مؤمن است، رهاست؟ در روایت حضرت امیر هست که

می‌گویند: «يُجْرِي اللَّهُ لَهُم عَلَى أَلْسِنِ عِبَادِهِ»؛ شما اگر مؤمن هستید و گروهی از مؤمنین نسبت به شما یک گمانی پیدا کردند، بدگمان شدند، این‌ها را خدا بر زبان عبادش جاری کرده. نگو «حالا گمان پیدا کردند که کردند! معلوم است که اطلاعات اشتباه دارند» بعضی فکر می‌کنند خیلی مقتدرانه دارند در یک مسیری حرکت می‌کنند، در صورتی که اگر چیزی در دل این مؤمنین افتاده، معلوم است که چیزی هست که دارند این فکر را می‌کنند.

ملائکه محافظ مؤمنین

در این آیه داریم که «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا» (غافر: ۷)؛ کسانی که حامل عرش‌اند و دور و بر عرش هستند، خدا را تسبیح می‌کنند و به او ایمان دارند و مدام دارند برای مؤمنان استغفار می‌کنند. و در آیه‌ای داریم «وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً» (انعام: ۶۱)؛ برای شما ملائکه‌ی محافظ هست؛ یعنی شما مؤمنین داری سپر حفاظ ملکی هستید. برای همین است که در آیات قرآن دارد که «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (زخرف: ۳۶)؛ کسانی که از ذکر خدا عشوه بیابند (تقریباً همه ترجمه‌ها «نَقِيضٌ» را گماردن معنا کرده‌اند، در صورتی که معنی آن، تبدیل کردن است) تبدیل می‌کنیم. چه چیز را تبدیل می‌کنیم؟ آن سپر حفاظ ملکی را بر می‌داریم و بعد شیاطین دو رو برش را می‌گیرند! و با او قرین می‌شوند. برای همین اصلاً ملائکه نمی‌گذارند پای مؤمن به مجالس لهو و لعب کشیده شود، مگر این‌که سپرش از دست برود وگرنه خود سپر مانع از این است که مؤمن پایش به مجالس بد باز بشود. ولی اگر در مسیر بدی حرکت بکند و رفته رفته این سپرهایش از دست برود، ممکن است پایش به مجالس آن‌چنانی هم باز بشود و «وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ» (فصلت: ۲۵)؛ رفقای از سنخ شیاطین پیدا کند. این شیاطین می‌تواند شیاطین انس، یا شیاطین جن باشد. اصلاً یکی از ملاک‌ها همین است که اگر کسی خواست موقعیت خودش را پیدا بکند؛ خیلی وقت‌ها چون خودش را نمی‌تواند پیدا بکند، خوب است دور و بری‌های خودش را پیدا بکند؛ یعنی ببیند که دور و بری‌هایش چه کسانی هستند تا موقعیت خودش را بفهمد؛ چون که خدا آدم‌های شبیه به هم را کنار همدیگر قرار می‌دهد. این بحث مفصلی در قرآن است راجع به این‌جور جذب و انجذاب‌ها و چشم‌هایی که وجود دارد. و

روایات فراوانی داریم راجع به این که «الارواح جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ»؛ ارواح لشگرهای گردآمده است که این‌ها با شباهت‌های قلبی به هم نزدیک می‌شوند. کار بدان حد می‌رسد که در روایات دارد که اگر در جایی رفتی که جایی خالی بود و شما نشستید، آن نفر کناری شما خیلی شبیه شماست. اینقدر خدا روابط این جوری در عالم دارد. با کشش‌هایی که آدم‌ها نسبت به همدیگر پیدا می‌کنند؛ برای همین داریم «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ» (نور: ۲۶)؛ خبیث برای خبیث و طیب برای طیب.

قلب مؤمن فرودگاه ملائکه

خلاصه این مورد را که ما خیلی وقت‌ها تحویل نمی‌گیریم که قلب مؤمن می‌شود فرودگاه ملائکه؛ «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» (فصلت: ۳۰). وقتی قلب مؤمن فرودگاه ملکی می‌شود، این آدم می‌شود اهل بصیرت که باید به الهامات خودش توجه بکند که من فلان کار را می‌خواهم بکنم، ولی توی دلم خالی می‌شود و حال نمی‌کنم که چنین کاری بکنم. این خودش برای خودش یکی از زمینه‌هاست. اگر کسی روابطش را با خدا درست بکند. نماز و شب و مناجات‌هایش درست باشد، دلش به او جواب مثبت یا منفی می‌دهد! این‌ها از ریشه‌ی قلب خودش دارد در می‌آید. یا به قلب یک نفر مراجعه کنیم که وقتی مسئله را درست با او طرح بکنی، در قلب او ممکن است اتفاقی بیفتد که بگوید: به نظر می‌آید که تصمیم خوبی است و از او به عنوان قلب کمکی این‌جا استفاده می‌شود. این که می‌گوید: «به نظر می‌رسد»، به نظر نمی‌رسد بلکه به بصر می‌رسد؛ یعنی به بصیرتش می‌رسد. این‌ها را ما کم تحویل گرفتیم. اصلاً یک مسیر از فهم را، به خصوص ما دانشگاهی‌ها، خیلی کم بها داده‌ایم؛ یعنی دیدن برهان رب «رأی برهان ربه» که این دیدن یک برهان خیلی کارکردش بالاست. علاوه بر این که خطای فکر خیلی زیاد است. مگر با فکر چقدر ابعاد یک مسئله را می‌توانید روی کاغذ بیاورید؟! یک عالمی با تمام این روابط پیچیده و عاقبت‌هایی که ما می‌خواهیم به آن‌ها برسیم، چقدر به فکر در می‌آید؟! البته نمی‌گوییم فکر کردن هیچ حجتی ندارد، بلکه من دارم این طرف قضیه را می‌گویم. این طرف را جدی تلقی کنید! اصلاً برسیم به این که خدا پیدا کردن خیلی فرق دارد با خدا را اثبات کردن! ما خودمان معلم فلسفه هستیم، [می‌دانیم] با براهین مختلف می‌شود خدا را اثبات کرد، منتها آیا این خدا شب آدم را از خواب می‌پراند؟! با این خدا حاضری بروی

جان بدهی؟! یعنی این خدا نه به درد جان دادن می خورد، نه به درد عشق بازی می خورد، نه به درد این که آدم خودش را برای این خدا هزینه کند، نه شب کسی را بلند می کند تا با این خدا مناجات کند. این خدایی است کلا در انتهای یک سلسله ای! نمی خواهم عرض کنم کلا این مسیر مسیر بی خودی است، ولی خدا را پیدا کردن، یک چیز دیگر است؛ یعنی کسی خدا را بیابد و برهان را ببیند. این آیه در جریان سوره یوسف است که «وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» (یوسف: ۲۴)؛ یوسف هم به زلیخا همت می کرد اگر برهان رب را ندیده بود. یوسف برهان را دید، نه این که نشست استدلال کرد که بله من که پیغمبرم و این هم که کار بدی است و طبق این برهان قاطع من نباید کاری بکنم! آدم به موضع گناه که می رسد می بیند تمام این براهین فرو می ریزد و رنگ می بازد. یک چیزی هست که او را نگه می دارد و آن دیدن برهان رب است. آن که فرد در درون خدا را گرفته باشد و پیدا کرده باشد.

این مسیر را جدی بگیرید. سعی بفرمایید این مسیر عقلی شما آخرش منجر بشود به این که دل بگوید؛ یعنی دل شروع کند به حرف زدن. من این معنا را سر بحث خمر عرض کردم که خمیری داریم که عقل را زائل نمی کند، عقل را تحت الشعاع می گذارد. آن خمر اگر گیرتان آمد قورت قورت بخورید که یکی از روده های بهشت است. «خَمْرٌ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ» (محمد: ۱۵). عقل مثل نور ماه در روز می ماند که کسی آن را نمی بیند. زائل نشده منتها تحت الشعاع چیزی قرار گرفته که دیگر جایی برای عرض اندام ندارد. آن خمرها از آن «شرابا طهورا» هاست که اگر گیرتان آمد حتما میل بفرمایید!

امتحان از نوع ایام السبت از سنت های جاری خداست

(۹۴): يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ *

در این آیه دارد: «یا ایها الذین آمنوا لیبلوتکم اللہ بشیء من الصید؛ ما حتما شما را آزمایش می کنیم به یک چیزی از صید (این تنوین ها هم تنوین تحقیر است) که «تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ»؛ هم در دسترس و هم در تیررس شماست. در آیه بعد دارد «لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ»؛ وقتی مُحرم هستید صید نکنید. بعد صید را تا

تیررس، بلکه تا دسترس می‌آورد! خدا این جووری دارد آزمایش می‌کند. اصلا این یکی از سنت‌هاست، منتها این یکی از سنت‌هایی است که اتفاقا برای آدم‌های سطح پایین استفاده می‌شود. امتحان به حلال و حرام‌ها که تا به او می‌گویند نکن، در اختیارش هم قرار می‌دهند! این را هم بدانید که این جزء امتحان‌های خداست. این در مورد اصحاب سبت هم هست. دارد که «يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا» (اعراف: ۱۶۳) روزهای شنبه ماهی‌ها بالا می‌آمدند و حمام آفتاب می‌گرفتند، در حالی که قرار بود این‌ها روز شنبه ماهی نگیرند. «وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ» (همان)؛ غیر شنبه ماهی‌ها بالا نمی‌آمدند! مثلا وقتی شما بنایتان را بگذارید بر این‌که به نامحرم نگاه نکنید، تا چنین تصمیمی می‌گیرید، می‌بینید یک صحنه‌هایی دارید می‌بینید که قبلا نمی‌دیدید! یا این‌که تا می‌خواهی دیگر عصبانی نشوی، حالا دیگر یک صحنه‌های اعصاب‌خردکنی پیش می‌آید که تا قبل این تصمیم این جووری پیش نمی‌آمد! این سنت است و دارند روی طرف کار می‌کنند، و بدانید این به معنای این نیست که خدا نخواست، بلکه معلوم است که رفتید داخل این سنت خدا.

ایمان به غیب؛ ایمان به خدای ندیده در دل و در عمل

منتها به این نکته دقت کنید که در این بحث ما مهم است «لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ» (ملک: ۱۲)؛ تا خدا بداند چه کسی از او بالغیب می‌ترسد؟! این «لیعلم الله»‌ها و «تا بداند» هم خودش بحث دارد.

یک نکته دستور زبان عرب: این نکته برای ترجمه آیات مهم است. ما در قرآن واژه «بالغیب» داریم؛ مثلا «يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ» (همان) ادبای عرب تصریح می‌کنند که این بالغیب هم «حال فاعل» می‌تواند باشد و هم «حال مفعول»؛ یعنی هم این آیه را این جور ترجمه بفرمایید که «در نهانخانه‌ی دل از خدا می‌ترسند» که «بالغیب»، حال فاعل باشد، حال «بخشون» باشد؛ یعنی «بخشون بالغیب من الله» و هم می‌تواند حال مفعول باشد؛ یعنی «بخشون ربهم بالغیب»؛ یعنی «از خدای ندیده بترس!». برای این نکته، ادبای عرب شاهد می‌آورند آیه ۲۵ سوره حدید را: بعضی از مترجمین اصرار دارند «بالغیب»‌ها را حال فاعل ترجمه بکنند، در صورتی که اگر این کار را بکنند، در این آیه اخیر دیگر نمی‌شود. این آیه در بحث‌های مربوط به خودش آیه‌ای کلیدی است «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ

وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ قیام به قسط محتاج هیچ چیز نیست. فقط احتیاج به رسل و بینه دارد، منتها از این به بعد اگر عده‌ای نخواستند و خواستند شر بریزند، جنگ می‌شود که خدا آهن نازل می‌کند. حالا به این قسمت دقت بفرمایید! «وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ»؛ شمشیر آورد تا این که خدا بداند کیست خدا را یاری می‌کند؟ آن هم نه در نهانخانه‌ی دل، که آن، شمشیر لازم ندارد! بلکه معنی آیه این است که «چه کسی هست که از خدای ندیده و رسول ندیده دارد حمایت می‌کند؟»

در این زمان اگر ما از دین حمایت نکنیم، در واقع از رسول ندیده داریم حمایت می‌کنیم.

این آیه حال و حد اوساط از مؤمنین است و البته خدا این را می‌ستاید؛ پس «مَنْ حَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ» (ق: ۳۳)؛ یعنی از خدای ندیده می‌ترسد. از بهشت ندیده می‌ترسد. به بهشت ندیده اعتقاد دارد و به آن شوق می‌ورزد. وقتی آن دانشمند یهودی آمد پیش امیر المؤمنین و گفت: آیا تو خدایی را که می‌پرستی، می‌بینی؟ فکر کرد الان حضرت علی می‌گویند: نه! این چه حرفی است؟ مگر خدا را می‌بینند؟ حضرت جواب دادند که «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»؛ من اصلا خدایی را که نبینم نمی‌پرستم. ببینید این حال کس دیگری است که خدای ندیده می‌پرستد، نه خدای ندیده!

مؤمنان به غیب و شاهدان خداوند

این «یؤمنون بالغیب» یک ویژگی خوب است برای متقین که به غیب ایمان دارند. کسانی که به غیب ایمان ندارند دو جورند: یک عده دون این حرف‌ها هستند؛ یعنی کلا به غیب ایمان ندارند و یک عده فوق این حرف‌ها هستند حالش این است که اصلا غیبی ندارد، همه‌اش به شهادت و مشهود ایمان دارد. یعنی یک عده بر توحید خدا شاهدند «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ»؛ اصلا اولوالعلم قائما بالقسط در ردیف ملائکه قائل به توحید هستند. این‌ها اصلا خدای در غیب را نمی‌پرستند؛ برای همین حضرت ابراهیم می‌گوید: «قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (انبیاء: ۵۶)؛ من جزء شاهدین هستم. این توصیه به این می‌تواند باشد که کسی نخواهد همیشه خدا غیب باشد. خدای ندیده، جهنم ندیده. کما این که بعضی وقت‌ها پیش می‌آید که یک کمی از پرده کنار می‌رود و جهنم حس می‌شود؛ مثلا وقتی کسی کار

خلافی می‌کند، اگر مقداری ترازویش حساس باشد، یکپه در سینه‌اش یک هرم داغ احساس می‌کند، این همان جهنم است. چه جوری است که وقتی دارد یک کار خوبی انجام می‌دهد، یک خنکایی در ضمیرش احساس می‌کند؟ این همان خنکای بهشت است که تا حدی ممکن است حس بشود. حالا این را شما کِش بدهید و سطح آن را بالا بیاورید. البته کم کسی این قله‌ها را بالا می‌رود! بله! راهش باز است؛ مثل قله اورست، منتها آدمش نیست که این مسیرها را برود! از هر ۱۰ میلیون نفر، شاید یک نفر بلند نمی‌شود اورست برود، این راه هم همین جور است. مرحوم محمدتقی، مجلسی اول در *روضه المتقین* می‌گوید: من صد هزار نفر را هدایت کردم! نه این که برای صد هزار نفر سخنرانی کردم. خوب او زعیم حوزه‌ی اصفهان بوده، امام جمعه بوده، توفیقات بالایی داشته و صد هزار نفر را به راه آورده! خودش می‌گوید: من که صد هزار نفر را هدایت کردم، یک نفر را راه‌افتاده در این مسیر ندیدم! کسی که بخواهد روی قله‌ها برود؛ لذا این یک کار دیگر است، یک برنامه‌ی دیگر است.

می‌بینید کسانی که دارند به حلال و حرام، بهشت و جهنم امتحان می‌شوند؛ یعنی در کف دارد حرکت می‌کند. این الان در کف ایمان است و الا مؤمنان در سطوح بالا به حلال و حرام امتحان نمی‌شوند! مثلاً الان ما می‌دانیم نماز صبح خوب است و می‌دانیم نماز شب هم خوب است، ولی ما بنده جهنم هستیم؛ چون همه ما نماز صبح می‌خوانیم و نماز شب نمی‌خوانیم. چرا؟ چون اگر نماز صبح نخوانی، جهنم دارد ولی کثیری از ما ممکن است نماز شب را نخوانیم؛ چون می‌خواهند بگویند آقا بیا بالا برو با خدا صحبت کن! من اصلاً می‌خواهم با خدا مناجات نکنم. این آدم در کف ایمان قرار دارد. همین که فقط من جهنم نروم، همین کافی است! حالا بخواهم به درجات عند ملیک مقتدر برسم، اصلاً می‌خواهم نرسم! البته این هم خوب است و می‌شود مصداق «من خشی الرحمن بالغیب»، ولی آیا برای خدای دیده عبادت کردن باز است؟ می‌شود در ردیف و صف ملائکه شاهد بر توحید بود؟ البته از همین جاها شروع می‌شود که اول باید آدم از جهنم خدا بترسد. کسی که از جهنم خدا می‌ترسد، امتحاناتش در مسیر همین حلال و حرام است؛ «لَيَبْلُوتَكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ»؛ خدا با یک صید دارد امتحانت می‌کند. در صورتی که وصف بعضی مؤمنین این نیست که فقط بخواهند با یک صید امتحان بشوند. هزاری مال در اختیارش بگذارد، اصلاً نگاه نمی‌کند. اصلاً نسبت به این قضیه نوعی عصمت دارد، ولی بعضی را

می بینی «بَشَىءٍ مِّنَ الصَّيْدِ» دارد امتحان می شود! چرا؟ «لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ» به خاطر این که خدا می خواهد ببیند چه کسی این خدای ندیده را ناظر بر اعمال خودش می بیند؟
این بحثی بود درباره شهودهای قلبی که باید جدی گرفته بشود.

علم ذاتی و علم فعلی خداوند

در مورد «لیعلم» باید توضیح بدهم. «لیعلم»؛ این که خدا بداند؛ آیا یعنی خدا نمی داند؟! این عبارت به معنی «خدا معلوم بدارد» هم نیست. این «لیعلم» یعنی خدا بداند، اما نه به «علم ذاتی» که خدا همه چیز را قبل از خلقت می داند که این فعل اتفاق می افتد. این «بداند» با «علم فعلی» است و از صفات فعل خداست که تا اتفاق نیفتد معلوم نمی شود. باید این اتفاق بیفتد. ترجمه «لِيَعْلَمَ» به «معلوم شود» درست نیست بلکه به معنی این است که «اعلام بدارد، برملا کند» و الا باید می گفت: «لِيَعْلَمَ». تا خدا چنین چیزی را اعلام نکند. همین طور که داریم «لِيَمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» (انفال: ۳۷)؛ خدا خبیث را از طیب تمیز بدهد.
پس اگر خواستید «بخشون» ها را در قرآن معنی کنید، هر دو تایش می شود. «مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ» (ق: ۳۳) دو جور معنی می شود: ۱- کسی که حالش این است که خودش در غیب، در نهانخانه‌ی دلش دارد از خدا می ترسد. ۲- یا این که دارد از خدای ندیده، خدای غیر مشهود می ترسد. در این آیه «لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ» (حدید: ۲۵) هم معلوم شد که غیب یعنی چه؟

استخاره برای خروج از حیرت

بعد وقتی انسان در مسیر این جور شهودهای قلبی رفت و به بحث حیرت رسید، و باز برایش معلوم نشد که خیرش در چیست؟! در این صورت است که بحثی به نام استخاره مطرح می شود. حالا در این جا باید این حرف را زد که کسانی که دنبال همه چی مستند می گردند، این جور نیست. لازم نیست همه چیزی مستند با سند قوی باشد. ما روایاتی داریم که به «اخبار مَنْ بَلَغَ» معروف است و قاعده‌ای در اصول فقه داریم به نام قاعده «تسامح در ادله سنن». در روایات کاملاً مستندی آمده است که اگر «من بلغ شی من الثواب»؛ چیزی از ثواب به کسی برسد ولو این که درست نباشد؛ مثلاً با سند ضعیفی آمده‌اند یک چیزی گفته‌اند که مثلاً اگر کسی این کار را بکند

به او ثواب می‌رسد. خود این جور روایات که به «اخبار مَنْ بَلَّغَ» معروف است، زمینه‌ای شده که در ادله‌ی مستحبات و سنن تسامح می‌کنند. الان می‌پرسند که آقا این روایت سند دارد یا ندارد؟ گاهی بحث مستحبات است و خود ائمه گفته‌اند: لزومی ندارد سند داشته باشد. اگر چیزی رسید که ثوابی بر آن مترتب است، همین برای فتوا به یک امر مستحب کفایت می‌کند. حالا این‌جا اگر از بحث ادله‌ی سنن هم نباشد؛ چون این‌جا بحث ثواب مطرح نیست بلکه بحث طلب خیر مطرح است، و صرفاً نقش آن این است که باید شخص را از تحیر در بیاورد، طبق قاعده قرعه می‌توان فرد را از تحیر خارج کرد با تسبیح، یا قرآن. حالا اگر بعضی از علما یک کارهای دیگری می‌کنند، و پروسه‌ی تصمیم‌گیری دیگری دارند، علمش به اهلش! من نمی‌دانم! یعنی قدم می‌خواهند بردارند، قرآن را باز می‌کنند، یا تسبیح دستشان است و استخاره می‌گیرند. اگر این‌ها این مسیر را دارند می‌روند باید حجیت این مسیر را از خودشان سؤال بفرمایید. نکته دیگری در استخاره است که در روایات با سند قطعی‌الصدور فراوان است. مرحوم سید رضی در ابتدای کتاب عروه در بحث حج این معنا را می‌گوید که اولین کاری که انسان در سفر باید بکند، استخاره است. استخاره هم در آن‌جا به معنای طلب خیر است. هر کاری را انسان می‌خواهد شروع کند، بگوید: خدایا من این کار را می‌خواهم شروع بکنم، اگر خیر من در این است، مرا مستدام بدار و اگر غیر این است زیرآب مرا بزن! این کاری که دارم انجام می‌دهم، من به ذهنم رسیده که خوب است ولی من چه می‌دانم! این مسیری است که واضح و معلوم است و تمام اسناد و مدارکش هم معلوم است.

خارج از این اگر کسی کاری کرد، یا تَفأل به قرآن است که مَنه‌ی است؛ مثلاً می‌خواهد ببیند در سفرش سود می‌کند یا نمی‌کند. مگر فال است؟! اگر چه حتی گاهی این کارها کاشفیت دارد، ولی گفته‌اند نکنید! مگر هرچیزی که یک خاصیتی دارد، می‌توان کرد؟ مگر سحر واقعیت ندارد؟ ولی همین کار را گفته‌اند نکنید! اگر گفته‌اند سحر حرام است، اتفاقاً خاصیتی دارد! سحر، کهنات، جن‌گیری، فال بد همه این‌ها حق است، ولی همین‌ها را گفته‌اند نکنید. کسانی که قرآن باز می‌کنند و شروع می‌کنند و می‌گویند تو می‌خواهی یک چنین مسافرتی بروی و ... این کار عین تَفأل به قرآن است و استخاره نیست. این کار منه‌ی عنه است و خدا در کار

نهی شده خیر نگذاشته است. ممکن است شما با سحر و کهنات و جن گیری به اتفاقی که دنبالش هستید برسید، منتها خدا از ما چنین چیزهایی نخواسته.

با تحریم خدا با مسامحه برخورد نکنید

(۹۱): **إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ**

فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ *

حالا در این آیه به علت تحریم خمر و میسر می پردازد. به دلیل ویژگی ای که هم در بعد مردمی و هم در بعد الهی این خمر وجود دارد. حساسیت هایتان را از قرآن بگیرید، نه این که خودتان میزان حساسیت را تعیین کنید. خمر از چیزهایی است که به شدت پرهیز داده شده، در این حد که اگر عطشان در آخرین لحظه مرگش مخیر است که بول دیگری را بخورد یا خمر را، باید بول دیگری را بخورد! گاهی تحت تأثیر این ماهواره ها خمر را به صورت امر کاملا رله تصور می کنند، در حالی که آدم باید از دو کیلومتری آن رد شود، حتی گفته اند در مجلسی که این چیزها هست، اصلا نروید، نه این که سر سفره شما باشد، از این چیزها باید کیلومتری فاصله گرفت.

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ

أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ

انما؛ یعنی فقط خاصیتش این است که وسیله ای است دست شیطان که بین شما عداوت و بغضاء بیندازد. خوب حالا این چیزی که فقط خاصیتش این است چه نفعی دارد؟ نفع آن نفع گمانی و پنداری است که مثلا کسی در یک مجلس یک ثروتی به هم می زند. خود آن قمارخانه دارها خیلی پولدار هستند و درصدی از قمارها را می گیرند. ممکن است برخی عقلا چنین کارهایی نکنند. خوب این ها به عبارتی عقلا هستند دیگر! ولی همه این ها مورد نهی است. می دانید که این قماربازی هایی که در لاس و گاس هست شبیه قماربازی های این جا نیست. آن جا قاعده و قانون مرامی ندارد که مثلا مرام بگذاریم که بابا باختی! پول را بده دیگر! آن جا چک رد و بدل می شود. ضمانت های اجرایی دارد. خود چک یک نهاد اقتصادی برای خودش است.

«وَيُصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ» و شما را از یاد خدا و به خصوص نماز باز می‌دارد. آدم محتاج دو جور

رابطه است: رابطه با مردم، رابطه با خدا که به شهادت قرآن، خمر و میسر این دو جور رابطه را به هم می‌زند.

نماز مهم‌ترین شاخص انحراف یا عدم انحراف

هیچ غصه نخورید که برای انحراف‌هایتان شاخص پیدا می‌شود یا نمی‌شود؟! بارها عرض شده که نماز مهم‌ترین عنصری است برای کسی که بخواهد مسیرهای انحرافی خودش را تشخیص بدهد. اگر شما یک کاری را انتخاب نکنید که این لاستیک‌های ماشین شما روی نماز به صدا بیفتد، معلوم است کار اشتباهی کردید! شغل‌تان اشتباه است. اگر با کسی آشنا می‌شنوید که در این آشنایی اگر نماز شب می‌خوانید، دیگر نماز شب نمی‌خوانید، اگر نماز اول وقت می‌خواندید، دیگر نمی‌خوانید؛ یعنی قطعاً منحرف شده‌اید! و از آن طرف اگر دیدید یک نوع ارتباط دارد روی نماز شما تأثیر مثبت می‌گذارد، بدانید که به چنین ارتباط‌هایی امید هست. نماز به عنوان شاخص اصلی ذکر خداست. این که چه ویژگی‌ای در نماز هست، معلوم نیست؛ یعنی واقعاً به محاسبه در نمی‌آید که همین دولا راست شدن چه ویژگی‌ای دارد. چه چیز است که آدم‌ها حاضرند با خدا حرف بزنند ولی حاضر نیستند نماز بخوانند! چون «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (بقره: ۴۵)؛ این نماز یک سنگینی و وزانت خاصی دارد. کاملاً خاص است. یک نوع عبادتی نیست که یک جوری انجام می‌دهند. نماز به طرف فشار می‌آورد. مگر نماز چقدر زمان لازم دارد؟ حالا برای نماز صبح طرف می‌گوید باید از خواب بزنم، ولی نماز ظهر و عصر کلاً ۵ دقیقه طول می‌کشد و می‌بینید که طرف نمی‌خواند! واقعا برایش چنین کاری زور است و معلوم است که «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ»؛ نماز سنگین است. در روایت داریم که از حضرت رسول می‌پرسند، که بچه‌مان دارد منحرف می‌شود چه کنیم؟ می‌پرسند: نماز می‌خواند؟ می‌گویند بله و حضرت می‌گویند: فعلاً جای نگرانی نیست. به محض این که کسی نماز را کنار بگذارد و نماز را ضایع کند، دیگر تمام است. در آیه دارد «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا» (مریم: ۵۹)؛ عده‌ای نماز را ضایع می‌کنند و از شهوات را پیروی می‌کنند و کاملاً در مسیر انحراف می‌افتند و طرف در مسیر غی و گمراهی می‌افتد.

نماز خوف و نماز غریق

راجع به نماز بحث مفصل موضوعی وجود دارد. در این ایام محرم همین که آدم در قرآن آیات نماز خوف را می بیند خوف می کند که یعنی چه آدم بایستد وسط میدان نبرد و نماز جماعت بخواند! آیاتش را ببینید! «وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ» (نساء: ۱۰۲)؛ یک عده بایستند دو رکعت نماز بخوانند و یک عده نگهبانی بدهند و بعد شمشیر و زره را عوض کنند و جایشان را بدهند به همدیگر. شما می بینید دین از هر چیزی کوتاه آمده باشد از این نماز کوتاه نیامده؛ برای همین بر غریق واجب است که نماز بخواند؛ یعنی دارد خفه می شود، دارد می میرد، ولی اگر نمازش را نخوانده در همین حالت باید بخواند. نمازش هم با چشم است؛ یعنی نمازت را بخوان بعداً بمیرا!

یک نکته دیگر در بحث خمر بحث نجاست آن است. موقعی که مایع بالاصاله باشد و مسکر باشد نجس است. بحث خمر سه جا در فقه ما مطرح شده: ۱- در کتاب الطهاره در بحث نجاسات ۲- در بحث مکاسب که درباره خرید و فروش آن بحث می شود. ۳- در بحث اطعمه و اشربه.

نجاست مهلك و نجاست مستهلك

نجاست خمر، مهلك است و نجاست مستهلك نیست. به لحاظ فقهی این را این جورى توضیح می دهند که اگر شما یک دیگ آبگوشت داشته باشید، با این که خاک خوردن حرام است مگر این که تربت سیدالشهدا باشد اما اگر مقداری خاک در دیگ آتش بریزید، در آتش مستهلك می شود و وقتی مستهلك بشود، دیگر حلال است. این از عناوین مستهلك است اما اگر در یک دیگ آتش یک قطره بول بریزد، همه اش نجس می شود و این از عناوین مهلك است. این که می گویند ریا از عناوین مهلك است؛ برای همین است که یک قطره اش همه عمل را خراب می کند. یعنی نمی گویند این مقدار از عملت عمل خوبی بوده و آن مقدار از عملت ریایی بوده، اما اگر شما عملی را خالصانه انجام دادی، بعداً می آیی از این اخلاص دست می شویی و مثلاً می گویی: می گویند نماز شب خوب است ها! و این را برای ریا و سمعه به مردم می گویی. این کار خود نماز شب را خراب نمی کند. این می شود دو تا عمل! اما یک موقع خود عمل را ریایی انجام می دهی؛ مثل این که کسی که درگیر است با این مسافرت های

جهادی آدم گنده‌هایش دو ساعت به اذان بیدار نمی‌شوند بعد ساعت کوک می‌کند ولی آنقدر این زنگ توی سر خودش می‌زند؛ یعنی طرف دوست دارد نماز شب بخواند، ولی نمی‌تواند.

البته ما این را داریم که اگر کسی در جمع نشاط عبادت دارد و به لحاظ فردی نشاط ندارد، این از علامت‌های مرائی است که «يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَيَنْشِطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ»؛ طرف جلوی مردم برای خواندن نماز شب و قرآن خواندن نشاط دارد و سرزنده و پرکار است ولی عمرا وقتی توی خانه هست ساعت بگذارد برای بلند شدن نماز شب، اما در جمع دنگش می‌گیرد نماز شب بخواند. «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (حدید: ۱۴) می‌دانید که «ة» بصیره برای مبالغه است نه تأنیث؛ مثل علامه؛ انسان خودش خوب می‌شناسد که چه کاره است؟! اهل چه هنرنمایی‌هایی است. به هر جهت اگر می‌گویند ریا جزء عناوین مهلکه است برای همین است. حالا شما بفرماید دست چه کسی پر است برای رفتن به درگاه ربوبی؟! برای همین است که می‌گویند باید خدا با فضلش با ما عمل کند؛ چون عادلانه‌اش را بخواهید نگاه کنید، می‌بینید خیلی چیزی در چنته نیست. البته دیگ‌های آش زیادی فراهم شده، ولی در این دیگ‌های بول ریخته شده که به درد راه انداختن مراسم نمی‌خورد! باید همه را بریزی دور و بگویی: ما هیچی حالا شما بفرمایید!

بحث خمر هم همین جوری است (می‌خواهم حساسیت بحث خمر را بالا ببرم) که به دلیل نجاست از عناوین مهلکه است که اگر جایی بریزد کل مایع مضاف را نجس می‌کند، ولی مثلاً هروئین آب‌زده نجس نیست.

نکته‌ی دیگر در مورد نفع و ضرر: آیه ۷۳، سوره مبارکه حج را با آیه ۱۳ همین سوره مقایسه بکنید!

حج: ۷۳ شاهدی است بر بحث نفع و ضرر که گفته می‌شود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ»؛ مثالی برای شما زده می‌شود، گوش بکنید. کسانی که از غیر خدا می‌خوانید این‌ها اگر جمع بشوند، یک مگس نمی‌توانند خلق کنند و اگر یک مگسی چیزی از این‌ها بردارد نمی‌تواند از خودش دفاع کند.

این فرهنگی که در قرآن بحث بت‌ها را مطرح می‌کند که «وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» (فرقان: ۳)؛ مالک هیچ ضرر و نفعی نیستند. چه این بت‌ها به معنای سنگ و چوب باشد، چه چیزهای دیگری باشد که شما در

کنار خدا آن‌ها را آلهه منهای خدا قرار دهید، حتی ملائکه‌ی مدبرات امر. کلا این چیزی که به نام بت تلقی می‌شود، اگر بخواهد در مقابل خدا قرار بگیرد، «وَلَا يَمْلِكُونَ لِنَفْسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا»؛ هیچ نفع و ضرری ندارد. این‌ها در چنبر خدا قرار گرفته‌اند. آن مثال را همیشه یادتان باشد. اگر کسی خواست بداند که اشیاء چه جور زور دارند که کار کنند، این مثال را در ذهنتان بیاورید که یک آدم را در ذهنتان خلق کنید! آن آدم چه جور نیرو دارد که کار بکند؟ مثلاً بخواهد دری را باز کند، چه کسی این در را باز می‌کند؟ شما می‌خواهید که در باز بشود و می‌شود. اگر این آدم بخواهد از وجود شما منهدم بشود، و اگر در تأثیرگذاری سبب مستقلی محسوب بشود، اصلاً هیچی است! و لذا اصلاً چنین موجودی در مقابل شما نمی‌تواند قیام کند. اصلاً چه معنی دارد که او که تمام حیثیتش از وجود من است، بخواهد یک کاری بکند که من را زمین بزند؟ او زیاده‌ی بر من هم نیست! با همین توجه شما توحید را هم می‌فهمید که اگر صدتا از این آدم‌ها خلق بکنی، باز هم فرقی ندارد اما گاهی دارید از توحید پایین می‌آیید و می‌گویید خدا رزق ۱۰ میلیارد آدم را چطور می‌دهد؟ یعنی از آن تصاویر در ذهنتان کنار می‌آیید و خودتان را نگاه می‌کنید. وقتی شما بین دو آینه موازی قرار می‌گیرید، بی‌نهایت از شما تصویر می‌دهد. اگر شما تصاویر را حساب می‌کنید، بی‌نهایت است، ولی اگر خودتان، این موجود حقیقی را می‌بینید، شما یک دانه هستید بین دو آینه. و برای همین هم هست جمع نمی‌شود؛ یعنی نمی‌شود حساب کرد که چند هزار آدم در ذهنم به اضافه من می‌شود چند هزار و یک! من که با آن تصاویر ذهنی جمع‌پذیر نیستم! من یک یکی‌ای هستم که ۲ ندارم. آن‌ها هم ده هزارتا و یک میلیارد و هر چقدر هستند، هستند. برای همین است که خدا با کسی جمع نمی‌شود. خدا یکی است و دو ندارد.

مؤمن فقط یک وظیفه سازمانی در دنیا دارد

خدا در سوره حج آیه ۱۱ این طور گفته: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»؛

کسانی که خدا را عبادت می‌کنند روی حاشیه‌ها. ایمان‌هایی که خیلی به حاشیه برود. ایمان اگر از ایمان‌های وسط گود نباشد، طرف بابت این جور ایمان ضرر می‌کند! مثلاً در بازی «زو» بعضی خیلی ترسو بازی می‌کنند.

پایشان می‌گذارد لب خط بعد می‌بیند که آیا می‌زندش یا نه؟ یعنی بدون اندک هزینه‌ای بازی می‌کند و نتیجه‌اش این است که کسی به او کاری ندارد! نه کسی می‌آید او را بگیرد و نه او می‌رود کسی را بگیرد و بازی خیلی یخ می‌شود. این آدم‌ها نه تنها از بازی حال نمی‌کنند که بازی را خراب می‌کنند. ولی یک کسی با تمام قدرت وارد بازی می‌شود و به احدی الحسنین می‌رسد یا می‌زند یا می‌گیرندش و گرمای بازی مال این‌هاست. بعد اگر یک بازی یک دور دیگر باشد، باز همین می‌آید و بازی می‌کند. منطق این‌ها این است که یک کار بیشتر نمی‌کنند: «يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» (توبه: ۱۱)؛ از این دو حالت خارج نیست یا می‌زند یا کشته می‌شوند. این هم می‌شود احدی الحسنین. این احدی الحسنین از آن منطق‌های عجیب و غریب است. دیدید مثل این آدم‌های پررو که همه‌اش احساس پیروزی می‌کنند. این جور منطق خیلی روی اعصاب است می‌گوید: یا ما باختیم که ما پیروزیم، یا ما بردیم که ما پیروزیم. آخرش این می‌شود که همه‌اش ما پیروزیم! این منطق احدی الحسنین برای طرف مقابل خیلی اعصاب‌خردکن است. این که ما در این عالم یک وظیفه سازمانی بیشتر نداریم. «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» (همان)؛ وقتی کسی تمام مال و جان و هزینه‌های زندگیش را وسط آورد، یک کار بیشتر نمی‌کند، «يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» همین! یعنی مؤمن فقط یک وظیفه سازمانی در این عالم دارد و آن این است که پیکار می‌کند در راه خدا، همین! این هم دو نتیجه بیشتر به بار نمی‌آورد، یا فَيَقْتُلُونَ است، یا وَيُقْتَلُونَ؛ در این راه یا می‌زند و می‌کشد، یا می‌خورد و کشته می‌شود. این خیلی منطق با حالی است!

انکار همراه با یقین!

بعد این جور ایمان‌های در حاشیه و توخالی و کاملاً «علی حرف»؛ (حرف یعنی حاشیه و انحراف یعنی به حاشیه‌ها رفتن. منحرف شد؛ یعنی به حاشیه رفت) «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ» (حج: ۱۱)؛ وقتی موقع تقسیم غنائم بازی «زو» است او هست و می‌گوید: چه بازی خوبی! ولی خدا نکند به فتنه بخورد «أَنْقَلَبَ عَلَيَّ وَجْهِي»؛ سریع به عقب برمی‌گردد؛ چون پایش روی لب خط است. بعد خدا می‌گوید: «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ» این آمده این جا، ولی نه تنها لذت بازی را نمی‌برد، که صدمه‌های خاصی هم می‌خورد! این‌ها همه‌اش توی

بحران هستند. اگر نگاه کنید می بینید این حالت انکار همراه با یقین در طرف توفان بپا می کند. «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ» (نمل: ۱۴)؛ یعنی کسی که یقین داشته باشد و انکار کند، این به قدری طرف را متلاطم می کند! اگر کسی بخواهد آرام باشد نباید این کار را بکند.

مثال دیگری بزنم. پارک آبی رفته اید؟ وقتی وارد استخری که موج تولید می کند می شوید، می بینید کسانی که این لبه را می گیرند، پدرشان در می آید. این موج ها بلندشان می کند و محکم به دیوار می کوبد! بعد این فکر می کند اگر بیاید وسط دیگر چه خبر است؟! ولی وقتی وسط می آید می بیند هیچ خبری نیست. دارد با موج بالا و پایین می رود و هیچ چیز خاصی هم ندارد. کسی که غیر از این فضا در جای دیگری دستاویزی انتخاب کرده و آن را محکم گرفته که نکند وارد این امواج بشود، اتفاقاً این فضا فضای بدتر و مضطرب تری است از این که در وسط موج قرار بگیرد، این اختلاف پتانسیل در شخص توفان بپا می کند. هم دارد انکار می کند، هم یقین دارد. به این راه یقین دارد و خوب می داند، ولی دارد انکار می کند. این حالت، شخص را به هم می ریزد

اگر می خواهد راحت تر باشد، یا باید کلا بیرون برود و اگر می خواهد باشد اتفاقاً بهتر است وسط باشد تا لبه ها!

بعد در آیه ۱۲ سوره حج می گوید: «يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ»

اصلاً در مفاهیمی دینی این است که «وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» (فرقان: ۳)؛ این ها ضرر و نفع ندارند،

حتی برای خودشان چه رسد به شما! بعد در آیه ۱۳ می گوید: «يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لِبَيْتِ الْمَوْلَى

وَلِبَيْتِ الْعَشِيرِ»؛ کسی را می خواند که ضررش از نفعش نزدیک تر است. این یعنی که اعتقاد به چنین چیزی ضرر

می زند و نفع ندارد. این آیات شاهدهی است بر این که نشان دهیم که «وَأَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» (بقره: ۲۱۹)؛ یعنی

صلوات!

نفع ندارد. فقط یک نفع پنداری دارد.

۱. بارها این بحث را گفته ایم که ما دو نوع افعال در قرآن داریم: افعال تفضیلی و تعیینی. افعال تفضیلی امری متداول است. وقتی می گویند یک چیزی بهتر از دیگری است؛ یعنی هر دو خوب هستند ولی یکی از دیگری بهتر است، ولی در افعال تعیینی به عنوان نمونه اگر می گویند: «أَذَلِكْ خَيْرٌ نَزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ»؛ نعمات بهشتی بهتر است، یا این شجره ی زقوم؟ به این معنی نیست که شجره زقوم خوب است و بهشت هم خوب است ولی بهشت بهتر از جهنم است! این ها افعال تعیینی است. این نکته را مفسرین مفصلاً ذیل آیه «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» در بحث ارث افعال تعیینی و تفضیلی را مطرح می کنند که اگر نوبت طبقه اول باشد اصلاً ارث به طبقه دوم نمی رسد. «اولی» در این آیه تعیینی است نه تفضیلی.

۲. کافی، ج ۱، کتاب التوحید